

روش استدلال اخلاقی از دیدگاه هر

مهدی زمانی^۱

رضا تقیان ورزنده^۲

چکیده

هر معتقد است استدلال اخلاقی باید مشتمل بر دو ویژگی اساسی باشد: تضمین آزادی فاعل اخلاقی و تأمین عقلانیت احکام اخلاقی. در روش قیاسی، ویژگی اول و در روش استقرایی، ویژگی دوم، سامانی مناسب نمی‌یابد. وی روش قیاسی یعنی استنتاج اصول رفتاری خاص از اصول کلی بدیهی را اصطلاحاً «روش دکارتی» نامیده است و آن را محکوم به شکست دانسته چراکه در این روش از نقش فاعل اخلاقی در گزینش تصمیمات رفتاری خاص، غفلت می‌شود. از نظر هر روش استقرایی رایج در علوم نیز کارآمد نیست، زیرا از تأمین ضرورت مورد نیاز در استدلال اخلاقی ناتوان است و به نسبی‌گرایی می‌انجامد. سرانجام هر روش ابطال‌پذیری پوپر را اختیار کرده است، زیرا معتقد است در این روش به نقش تخیل، فرض، حدس، کشف و ابداع در استنتاج توجه خاصی می‌شود، و این همان چیزی است که او برای توجیه نقش اصل «تعمیم‌پذیری» در صدور احکام اخلاقی و پاسخ به اشکالات وارد شده، سخت به آن نیازمند است. اما هر در اتخاذ این روش نیز با اشکالات اساسی مواجه شده است.

کلیدواژه‌ها: هر، استدلال اخلاقی، تعمیم‌پذیری، روش قیاسی، روش استقرایی، روش ابطال‌پذیری.

۱. استادیار دانشگاه پیام نور مرکز اصفهان.

۲. مربی دانشگاه پیام نور واحد ورزنده.

طرح مسئله

توصیه‌ای بودن (prescriptive) و تعمیم‌پذیری (universalism) دو رکن مهم مکتب اخلاقی ریچارد مروین هر (R. M. Hare) است که به توصیه‌گرایی (prescriptivism) معروف شده است. رکن اول تضمین‌کننده آزادی عامل اخلاقی و رکن دوم تأمین‌کننده عقلانیت احکام اخلاقی است. (Hare, 1963, p. 5) یکی از اشکالات مهمی که بر نظریه تعمیم‌پذیری وارد کرده‌اند وجود ابهام در آموزه «شرایط مشابه» است. همان‌گونه که هر اذعان کرده است در جهان هستی، دو پدیده از هر نظر یکسان نیستند. (Idem., 1978, p. 177) اگر وجود شرایط بسیار متنوع حاکم بر زندگی افراد، از جمله عقاید، باورها، سطوح و مراتب آگاهی، تمایلات، علائق، ویژگی‌های جسمانی، شخصیتی و ... را در نظر بگیریم چگونه فرد می‌تواند این شرط مهم را استیفا کند؟ یعنی متعهد شود در شرایط مشابه، احکام اخلاقی یکسانی صادر کند. آیا با در نظر گرفتن این تفاوت‌ها، نظریه تعمیم‌پذیری، تعلیق حکم اخلاقی، به یک امر محال نیست؟ و به فرض ایجاد ملاک‌هایی برای تشخیص شرایط مشابه، آیا این امر، با توجه به لزوم سرعت عمل در صدور بسیاری از احکام اخلاقی، عملاً امکان‌پذیر است؟ راه‌حل هر برای توجیه و تبیین نظریه خود، و رهایی از این اشکالات، توسل به قوه تخیل و «خود را در جای دیگران فرض کردن» است که این امر مشروط به اتخاذ روش علمی خاصی است. در این مقاله، نخست روش‌های رایج در استدلال اخلاقی، و نظر هر درباره این روش‌ها، بررسی می‌شود؛ سپس روش علمی برگزیده هر را تبیین کرده و نقد و بررسی می‌کنیم.

۱. روش‌های علمی رایج در استدلال اخلاقی

در طول تاریخ تفکر بشر، روش‌های مختلفی برای تأمین عقلانیت احکام اخلاقی استفاده شده است. هیر، این روش‌ها را این‌گونه فهرست می‌کند:

۱. روش استدلال قیاسی (deductive method) که تحت عنوان «روش دکارتی» از آن یاد کرده است.
۲. روش استقرایی (inductive method)؛ یعنی تعمیم نتایج حاصل از مشاهده و آزمون به موارد مشابه.
۳. روش ابطال‌پذیری پوپر.

۱.۱. روش استدلال قیاسی

یکی از روش‌های رایج در علم اخلاق، استنتاج اصول رفتاری خاص از اصول کلی است. در این روش، اصول اخلاقی مطلق به عنوان یکی از مقدمات استدلال قیاس، مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ و فرد به استنتاج وظیفه اخلاقی خود در مورد خاصی می‌پردازد. این اصول ممکن است به طرق مختلف به وجود آمده باشند:

۱. حاصل تأملات عقلانی انسان‌ها در طول تاریخ باشند.
۲. مبتنی بر اوامر غیرمشروط و مطلق باشند که انسان، از آن جهت که انسان است، آنها را وضع می‌کند.
۴. بر اساس نتایج حاصل از علوم دیگر وضع شده باشند.
۵. حاصل اعتبارات فردی یا اجتماعی باشند.
۶. برگرفته از اوامر الهی باشند.

هیر روش استنتاج اصول رفتاری خاص از اصول کلی بدیهی را، اصطلاحاً، روش دکارتی نامیده و از همان آغاز آن را محکوم به شکست دانسته است. (هیر، ۱۳۸۳، ص ۸۵) دلیل اصلی هر بر رد چنین روشی این است که تأیید یک فرمان بسیار کلی مانند «هرگز دروغ نگو» از تأیید یک فرمان جزئی «این دروغ خاص را نگو» آسان‌تر نیست، بلکه دشوارتر است. او به این اصل منطقی متوسل می‌شود که «اگر قضیه‌ای مستلزم قضیه دیگری باشد، نفی دومی مستلزم نفی اولی است. تا حدی قوی‌تر، اصل مشابهی نیز معتبر است؛ یعنی، که اگر بدانیم قضیه‌ای مستلزم قضیه دیگری است، «شک در تأیید دومی، مستلزم شک در تأیید اولی نیز خواهد بود». (همان، ص ۸۸) به همین دلیل اگر من در «دروغ گفتن» در اوضاع خاصی مردد باشم، بدون شک، و به طریق اولی، در تأیید «هرگز دروغ نگو»، که بیانگر دروغ نگفتن در موارد بسیاری، و از جمله در این مورد خاص است، مردد هستم. به تعبیر هیر، اگر من در این حکم که «این قاطر عقیم است» مردد باشم، نمی‌توانم با استدلال قیاسی و با توسل به اصل «همه قاطرها عقیم‌اند» از تردید بیرون بیایم؛ و رسیدن به یقین، با توسل به چنین استدلال‌هایی، خیالی واهی است. زیرا اگر در «این قاطر عقیم است» مردد باشم، به طریق اولی در «همه قاطرها عقیم‌اند» نیز مردد خواهم بود. (همان)

به نظر می‌رسد هر به این دلیل با اخذ شیوه رفتاری خاص، از اصول از پیش تعیین شده، مخالف است که این شیوه، نقش فاعل اخلاقی در اتخاذ تصمیمات رفتاری خاص را نادیده می‌گیرد. به باور هیر، برای گشودن جایی برای استدلال اخلاقی و به دلایلی

چند، نیازمند اصول هستیم. نخست آنکه سرعت در تصمیم‌گیری بدون توسل به اصول غیرممکن است. انسان‌ها در طول تاریخ و از طریق آزمایش و خطا به اصولی رسیده‌اند؛ و اگر هر کس بخواهد این روش آزمایش و خطا را خود شروع کرده و به انجام برساند، باید وقت زیادی را صرف امور جزئی کند؛ و در نتیجه از اتخاذ تصمیمات مهم باز می‌ماند. دوم آنکه معرفت ما نسبت به آینده ناقص و صرفاً احتمالی است. اگر فردی از آگاهی غیبی برخوردار بود، و همه اطلاعات و نتایج اعمال را از قبل می‌دانست، شاید نیازی به اصول نداشت. اما چنین فردی واقعیت خارجی ندارد؛ و ما آدمیان مجبوریم به این محدودیت تن بدهیم. سوم آنکه بدون در دست داشتن اصول، تعلیم و تربیت غیرممکن است. آنچه می‌آموزیم همواره یک اصل است. بدون داشتن اصول هر نسلی باید از صفر شروع کند. (همان، ص ۱۱۴-۱۱۵)

اکنون با وضعیتی متضاد رو به رو هستیم. از یک طرف شیوه استنتاج رفتاری خاصی از اصول کلی اخلاقی، نقش فاعل اخلاقی را نادیده می‌گیرد؛ و از طرف دیگر، بدون در دست داشتن اصول، استدلال اخلاقی امکان‌پذیر نیست.

هر برای حل این مشکل، بر رابطه متقابل اصول و انتخاب تأکید می‌کند. (همان، ص ۱۲۱) ما اصولی را می‌پذیریم؛ اما هنگام عمل، آن اصول را با انتخاب‌های درست اصلاح می‌کنیم. مهم این است که او این اصول اصلاح‌شده برای اجرا در موقعیت‌های خاص را باز هم «اصول رفتاری» نامیده است. ما همیشه در حال وضع اصول هستیم. اما این کار از طریق تصمیم «بر اساس اصول» صورت می‌گیرد، نه «از روی اصول» یا اطاعت محض از آنها. برای مثال، یک راننده باید از اصول راهنمایی و رانندگی کاملاً آگاه باشد؛ اما افزون بر این، راننده خوب کسی است که یاد بگیرد در مواقع خاص از کدام اصل استفاده کند و در شرایط مختلف، و احياناً متعارض، تقدم و تأخر در پیروی از اصول را رعایت کند؛ و همچنین در مواردی، که در قانون حکمی مشخص نشده، خود تصمیم بگیرد. او می‌داند که برای توقف در جاده اصلی اصولی وجود دارد؛ مثلاً راهنما زدن و ... اما در یک صحنه تصادف، یا در مواقع اضطراری، این راننده است که تصمیم می‌گیرد چه عملی انجام دهد؛ و چه بسا مقید بودن به اصولی که یاد گرفته، و اجرای کامل آن اصول، منجر به تصادفی مرگبار شود. هر اصول و قواعد رفتاری رایج میان انسان‌ها را به «قوانین بازی» تشبیه می‌کند که نسبت به بازیکنان حالتی خنثی و بی‌طرف دارند؛ به این معنا که این قواعد مشخص‌کننده برنده یا بازنده بازی نیستند. در برنده یا بازنده شدن در بازی، تصمیمات بازیکنان، بسیار مهم است. (Hare, 1963, p. 89)

در استدلال اخلاقی نیز این قواعد تنها شاکله و صورت استدلال را تشکیل می‌دهند و نسبت به امور واقع، حالتی خنثی دارند. بنابراین، همه چیز بستگی به تصمیم فرد برای عمل بر اساس این قواعد دارد.

هر تأکید می‌کند که انجام یک عمل مستلزم «انتخاب بر اساس یک اصل» است؛ نه صرفاً «انتخاب اصل». (هر، ۱۳۸۳، ص ۱۲۱) او بعدها در کتاب تفکر/اخلاقی، توسل به اصول را در سطح تفکر شهودی مناسب می‌داند؛ و تنها در این سطح از تفکر، و برای رفع و رجوع امور روزمره زندگی، اصول بر انتخاب حاکمیت دارد. (Hare, 1981, p. 40) اما در سطح تفکر نقدی، این انتخاب‌ها هستند که بر اصول حاکمیت دارند. زیرا در مواجهه با معضلات اخلاقی و تزاخم وظایف، انتخاب بر اساس اصول، و اصلاح آنها، بسیار کارسازتر است تا توسل به اصول و اطاعت محض از آنها.

از نظر هیر، تعیین چند اصل در اخلاق و وادار کردن افراد به پیروی از آنها و بی‌توجهی به نقش فاعل اخلاقی در گزینش شیوه رفتاری خود، ریشه اخلاق فرد را می‌خشکاند؛ و او را در اتخاذ تصمیمات مهم، در زندگی فردی و اجتماعی، ناتوان می‌کند. (هر، ۱۳۸۳، ص ۱۳۱) در عوض هیر، برای حل مشکل بر رابطه متقابل و پویای میان انتخاب‌ها و اصول تأکید می‌کند. (همان، ص ۱۳۵) او اصرار می‌ورزد که نباید به غلط فرض کنیم که انتخاب‌ها و اصول به دو حوزه جداگانه اختصاص دارند؛ و در هیچ نقطه‌ای با یکدیگر تلاقی ندارند. نه انتخاب‌ها دلخواهانه و تحکمی‌اند؛ و نه «شان اصل این است که در نقطه خاصی همه چیز را فیصله دهد؛ و در ذیل آن نقطه، تصمیم درباره هر چیزی را مشخص کند، بلکه انتخاب و اصول، در سراسر این قلمرو بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند». (همان، ص ۱۲۱)

روش هر در بیان مسایل اخلاقی و حل آنها از طریق استدلال این است که مسایلی را در بافت‌های غیراخلاقی مطرح می‌کند؛ و نتایج حاصله را به مسایل اخلاقی تعمیم می‌دهد. مثلاً برای تبیین رابطه پویای انتخاب و اصول، تعلیم رانندگی به نوآموز را مد نظر قرار می‌دهد. برای تعلیم اصول و تلاش برای پرورش قدرت انتخاب در این مورد خاص، یعنی تعلیم رانندگی به نوآموز، اصول مبنایی ثابتی را به او عرضه می‌کنیم و در عین حال، به او مجال کافی می‌دهیم تا انتخاب‌هایی را انجام دهد که با این اصول متغیر تطبیق کند؛ یا حتی در صورت عدم تناسب کامل آن اصول با محیط جدید، آنها را رها کند. اکتفا به آموزش اصول؛ و فراهم نکردن مجال برای اینکه این اصول در معرض انتخاب‌های فردی نوآموز قرار گیرند، مانند این است که علوم را تنها از روی

کتاب‌های درسی و بدون رفتن به آزمایشگاه آموزش دهیم. از سوی دیگر، رها کردن فرزند یا کارآموز رانندگی، برای اظهار وجود، مثل این است که کودکی را در آزمایشگاه قرار دهیم و به او بگوییم «هر چه می‌خواهی بکن». این کودک شاید در آزمایشگاه به خوش‌گذرانی مشغول شود؛ یا خود را به کشتن دهد، اما قطعاً علم زیادی فرا نمی‌گیرد. (همان، ص ۱۳۶) بنابراین، نقص اساسی روش استدلال قیاسی دکارتی در اخلاق، و دلیل مردود بودن آن، این است که جایی برای پرورش قدرت انتخاب فرد باقی نمی‌گذارد.

هر نه تنها تقدم اصول بر انتخاب را برای استفاده در یک استنتاج قیاسی برنمی‌تابد، بلکه استعمال واژه «استنتاج» را نیز، در این خصوص، قابل تأمل می‌داند. برای مثال، وقتی شخصی می‌گوید: «این سخن دروغ است، پس من آن را نمی‌گویم» یا می‌گوید: «این سخن دروغ است، اما با وجود این، من آن را خواهم گفت و استثنایی بر اصل خود وارد می‌کنم» کاری بیش از استنتاج کرده است. فرآیند استنتاج، به تنهایی نمی‌تواند او را به سوی انتخاب یکی از آن دو گزینه رهنمون گردد؛ بلکه او خود باید درباره دروغ گفتن یا نگفتن تصمیم بگیرد. بر اساس استنتاج، اگر وی دروغ بگوید، قاعده را نقض کرده، در حالی که اگر حقیقت را بگوید، آن را رعایت کرده است. این یک استنتاج کاملاً معتبر قیاسی است؛ و لازم نیست مطلب بیشتری درباره آن بگوییم. کاری که او از این به بعد باید انجام دهد، اصلاً استنتاج نیست، بلکه کاری کاملاً غیر از استنتاج است؛ یعنی انتخاب اینکه آیا این اصل را تغییر دهد یا نه. (همان، ص ۱۰۷-۱۰۸)

به نظر می‌رسد هیر، استدلال اخلاقی را ترکیبی از رعایت قواعد منطقی استنتاج، همراه با محفوظ نگاه داشتن حق فرد در انتخاب و اصلاح اصول می‌داند. قواعد منطقی حاکم بر مراحل استدلال، صورت استنتاج را شکل می‌دهند؛ و تأمین‌کننده عقلانیت احکام اخلاقی‌اند؛ اما انتخاب و اصلاح اصول به وسیله فاعل اخلاقی، ماده استدلال را تأمین می‌کند، و تضمین‌کننده آزادی فرد در صدور احکام اخلاقی است؛ و تنها در این صورت است که احکام اخلاقی می‌توانند هدایت‌کننده رفتار انسان باشند.

هیر نظام اخلاقی‌ای را مطلوب می‌داند که در آن، تا جایی که ممکن است، آزادی انسان و عقلانیت احکام اخلاقی تأمین شود. او به رغم اصلاحاتی که در طول حیات فکری خود در نظام اخلاقی‌اش به عمل آورده، دل‌مشغولی نسبت به این مسئله را تا واپسین لحظات زندگی حفظ می‌کند. برای مثال، اولین مسئله‌ای که در آزادی و عقل مطرح می‌شود تأکید بر این مطلب است که احکام اخلاقی، اگر بخواهند راهنمای عمل باشند و نقش توصیه‌گری خود را ایفا کنند، باید مشتمل بر عناصری باشند که هم

آزادی عامل اخلاقی و هم عقلانیت آن احکام تضمین شود. (Hare, 1963, p. 2-5) هر مدعی است هر یک از مکاتب اخلاقی فاقد یکی از این دو ویژگی، که جمع‌ناشدنی به نظر می‌رسند، هستند.

بعضی از مکاتب اخلاقی با تأکید بر عنصر آزادی اخلاقی، از عقلانیت احکام اخلاقی صرف نظر کرده‌اند؛ و برخی دیگر با تأکید بر امکان استدلال عقلانی در اخلاق، آزادی انسان در انتخاب عمل را زیر سؤال برده‌اند؛ و این وضعیت متعارض‌نما (antinomy) سرچشمه مباحث محوری فلسفه اخلاق است. (Ibid., p. 2) از نظر او:

بسیاری از فلاسفه با تأکید بر یکی از این عناصر، حقایق مهمی را که در نظر مقابل وجود دارد انکار کرده‌اند. بعضی حراست از آزادی اخلاقی را چنان بااهمیت دانسته‌اند که عقلانیت امور اخلاقی را زیر سؤال برده‌اند؛ زیرا (به اشتباه) فکر کرده‌اند، تن دادن به عقلانیت احکام اخلاقی آزادی انسان را محدود می‌کند. بیشتر فلاسفه ذهن‌گرا (subjectivist) و نیز احساس‌گرایان (emotivists) این‌گونه می‌اندیشند. عده‌ای دیگر حضور عقلانیت در تفکر اخلاقی، که به ظاهر با آزادی ناسازگار است، را چنان بااهمیت یافته‌اند که آزادی انسان در شکل‌دهی نظرات اخلاقی را انکار کرده‌اند. توصیف‌گرایان (descriptivist) و از جمله مهم‌ترین آنان، طبیعت‌گرایان (naturalists)، در این طبقه جای دارند. کار فلسفه اخلاق و این کتاب [آزادی و عقل] پیدا کردن راهی برای آشتی دادن این مواضع به ظاهر متضاد، و حل مسئله تضاد بین آزادی و عقل است. (Ibid., p. 3)

توصیه هر پرهیز از افراط و تفریط در این مسئله و پیروی از مشی اعتدال و واقعیت‌پذیری است. به همین دلیل است که او تأکید بیش از اندازه بر آزادی عمل انسان در شکل‌دهی نظرات اخلاقی را نوعی سطحی‌نگری می‌داند؛ زیرا «وقتی به مرحله فهم عمیق چگونگی آزادی انسان در انتخاب عمل نزدیک می‌شویم، احساس می‌کنیم، آن نوع آزادی آرمانی قابل حصول نیست». (Ibid., p. 31)

۲.۱. روش استقرایی رایج در علوم

هر یکی از علل روی‌آوری به طبیعت‌گرایی در اخلاق را، وسوسه حل مسایل این علم با روشی همچون روش سایر علوم دانسته است. طبیعت‌گرایان فکر می‌کردند، اگر چنین چیزی ممکن باشد، کمک بزرگی به افراد، در اتخاذ تصمیمات اخلاقی کرده‌اند ... و معتقد بودند با استنتاج

احکام اخلاقی از احکام غیراخلاقی، به طریق استقرایی، می‌توانند مسایل اخلاقی را حل و فصل کنند. (Ibid., p. 86)

در این روش، صحت و سقم فرضیات علمی از طریق مشاهده و آزمون صورت می‌گیرد. مراحل این روش علمی عبارت‌اند از: ۱. مشاهده و تجربه؛ ۲. تعمیم استقرایی؛ ۳. فرضیه؛ ۴. اقدام به اثبات صحت فرضیه؛ ۵. اثبات یا عدم اثبات آن؛ ۶. علم حاصل از آن. (مگی، ۱۳۵۹، ص ۷۳) پیروان نظریه طبیعت‌گرایی نیز از همین روش برای تعیین صحت و سقم احکام اخلاقی استفاده می‌کنند و معتقدند همه گزاره‌های اخلاقی را می‌توان به گزاره‌های غیراخلاقی، مخصوصاً گزاره‌های واقعی تحقیق‌پذیر یا اثبات‌پذیر تعبیر کرد. (محمدرضایی، ۱۳۷۹، ص ۱۵)

هر تحت تأثیر پوپر که استدلال استقرایی بر پایه مشاهده مکرر را اسطوره خوانده بود (پوپر، ۱۳۶۳، ص ۶۷) کاربرد روش استقرایی در استدلال اخلاقی را بر نمی‌تابد؛ و حتی تلاش برای توجیه استقرا را در شمار تلاش برای مربع نشان دادن دایره قلمداد کرده است. (هر، ۱۳۸۳، ص ۱۵۸) استدلال او این است که با پذیرش طبیعت‌گرایی، یعنی تعریف مفاهیم اخلاقی از طریق مفاهیم غیراخلاقی، معانی مفاهیم اخلاقی از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت شده و در این صورت نسبی‌گرایی گریزناپذیر است. همچنین امکان تبادل نظر و انتقال مفاهیم اخلاقی به دیگران غیرممکن می‌شود؛ و هر گونه استدلال اخلاقی از پایه فرو می‌ریزد؛ و این بزرگ‌ترین نقص نظری این گرایش فکری است. علاوه بر این، از دیدگاه هر در روش استقرائی با تأکید بیش از حد بر واقعیت، که یکی از اجزای استدلال است، از سایر اجزای استدلال اخلاقی، یعنی منطق تمایلات و تخیل، که در این فرآیند، نقشی اساسی دارند غفلت شده است.

۳.۱. روش ابطال‌پذیری پوپر

پوپر از نقادان بسیار جدی پوزیتیویسم است و به جای اصل تحقیق‌پذیری که پوزیتیویست‌ها برای اثبات معناداری گزاره‌های علمی پذیرفته بودند، روش ابطال‌پذیری را پیشنهاد می‌کند. (خرمشاهی، ۱۳۶۱، ص ۱۲۴) پوپر با نقد روش استقرایی رایج در علوم، مراحل روش علمی مورد قبول خود را چنین صورت‌بندی کرده است:

۱. طرح مسئله (معمولاً معارض با نظریه جاری یا انتظار دیگران)؛

۲. پیشنهاد راه‌حل و به عبارت دیگر نظریه جدید (از طریق حدس و کشف)؛

۳. استنتاج قیاسی^۱ قضایای قابل آزمایش از نظریه جدید؛

۴. آزمایش‌ها، یعنی اقدام به رد و ابطال این نظریه (از جمله به وسیله مشاهده و تجربه)؛

۵. ایجاد برتری میان نظریه‌های رقیب. (پوپر، ۱۳۶۱، فصل ۱)

نخستین تفاوت مشهود این نظریه با نظریه متداول در فلسفه علوم، نحوه وصول به مفاهیم و ارائه نظریه‌های جدید است. در روش متداول، فرض بر این است که از مشاهده متراکم موارد خاص که به نام استقرا معروف است، به فرضیه‌های جدید دست می‌یابیم. اما پوپر معتقد است این کار فقط به یاری حدس و ابداع ممکن است. علاوه بر این، مشاهده نمی‌تواند مقدم بر نظریه باشد؛ زیرا هر مشاهده‌ای مسبوق به نظریه‌ای است. بنابراین، طرح نظریات جدید، بیشتر آغاز کردن با حدس‌ها و کشف نتیجه‌ها پس از یک مشاهده است. (همو، ۱۳۶۳، ص ۶۷)

دومین و اساسی‌ترین تفاوت روش متداول علمی با روش پیشنهادی پوپر به ملاک صحت نظریه‌ها باز می‌گردد. بر اساس روش متداول، هر نظریه‌ای که با شواهد بیشتری تأیید شود علمی‌تر است. اما روش پوپر مبتنی بر اصل ابطال‌پذیری است. نکته اصلی مورد نظر او این است که اگر همه شواهد با نظریه معینی مطابقت داشته باشند، در این صورت هیچ مشاهده‌ای را نمی‌توان شاهده‌ی بر تأیید آن نظریه دانست. یک نظریه، فقط و فقط، در صورتی علمی است که مشاهده‌ای احتمالی بتواند آن را تکذیب کند. «ملاک ابطال‌پذیری می‌گوید: بیانات و گزارش‌ها، یا دستگاه‌های بیانات و گزارش‌ها، برای اینکه بتوانند در ردیف علمی طبقه‌بندی شوند، بایستی بتوانند با مشاهدات ممکن، یا قابل تصور، تعارض پیدا کنند». (همان، ص ۴۶)

پوپر معتقد است اگر به دنبال یافتن دلیل و تأییدی برای صحت نظریه‌ای علمی باشیم، تقریباً برای همه نظریات می‌توان چنین تأییدی پیدا کرد. به همین دلیل، اگرچه موارد تأیید یک نظریه علمی احتمال صحت آن را افزایش می‌دهد، اما موجب تأیید کلی آن نظریه نمی‌شود. اساساً، هر نظریه‌ای که با هیچ پیشامد احتمالی‌ای نتواند مردود شود، غیرعلمی است. ابطال‌ناپذیری، حُسن یک نظریه نیست، بلکه عیب آن است. «بنابراین، ملاک وضع علمی یک نظریه، ابطال‌پذیری یا تخطئه‌پذیری یا آزمون‌پذیری آن است». (همان، ص ۴۵)

همچنین بنیاد روش علمی، از دیدگاه پوپر، مبتنی بر قیاس است نه استقرا؛ و در جست‌وجو برای یافتن موارد نقض و ابطال یک نظریه، نقش اصلی از آن فرض است؛ و برای تصور فرض‌های ابطال‌کننده یک نظریه نیازمند قوه تخیل نیرومند هستیم. از این رو، گسترش دانش با پیش‌نهادن فرضیه‌های تخیل‌اندیش، آغاز می‌شود. (خرمشاهی، ۱۳۶۱، ص ۱۲۳)

۲. روش مختار هر

هیر تحت تأثیر پوپر، سهم اساسی در استدلال اخلاقی را به تخیل و فرض می‌دهد، و بر روش استنتاج قیاسی، حدس، کشف و ابداع در صدور احکام اخلاقی تأکید می‌کند. روش او بیشتر مبتنی بر تحلیل است نه ترکیب. این روش بیشتر بر فرض موارد نقض‌کننده سازواری یک نظریه مبتنی است، تا امر واقع. او تصریح می‌کند که استدلال اخلاقی مبتنی بر قیاس است نه استنتاج استقرایی. از این رو بنیاد آن بر کشف و ابداع استوار است، نه انبوهی از اطلاعات مبتنی بر امور واقع. استدلال اخلاقی به استدلال ریاضی بیشتر شباهت دارد تا استدلال استقرایی در علوم طبیعی. (Hare, 1963, p. 88)

توجه به مثال معروف هیر، درباره ماهیت استدلال اخلاقی، تأثیرپذیری او از روش علمی پوپر را بیشتر نمایان می‌کند. فرض کنیم الف به ب بدهکار است؛ و ب به ج. همچنین فرض می‌کنیم، مطابق قانون، طلبکار می‌تواند برای دریافت وجه خود، بدهکار را به زندان بیندازد. شکی نیست که ب مایل است برای دریافت وجه خود الف را به زندان بیندازد. بنابراین، حکم می‌کند باید الف را به زندان بیندازم تا به طلب خود برسم. در اینجا اگر ب نخواهد حکم توصیه‌ای خود را تعمیم دهد؛ در انجام دادن این کار شکی به خود راه نمی‌دهد. اما اگر اندکی تأمل کند، درمی‌یابد که انجام دادن این کار، یعنی پذیرش این حکم کلی که «هر کس باید بدهکارش را برای اخذ وجه خود به زندان بیندازد» برای خود او نیز مشکل‌آفرین است. زیرا با تأمل بیشتر درمی‌یابد که چون ج نیز در وضعیت اوست، باید او (یعنی ب)، را به زندان بیندازد، اما طبیعی است که او مایل به زندان رفتن نیست و این نقض آن قانون کلی است. (Ibid., pp. 90-95)

هر توجه می‌دهد که اساس این استدلال مبتنی بر دو اصل توصیه‌ای بودن و تعمیم‌پذیر بودن مفهوم «باید» است. بر اساس توصیه‌ای بودن حکم، فرد از این حکم کلی که «هر کس باید بدهکارش را برای وصول طلب خود به زندان بیندازد» این حکم توصیه‌ای جزئی را که «من باید الف را به خاطر بدهی‌اش به زندان بیندازم» استخراج می‌کند. اما اگر او به تعمیم‌پذیر بودن حکم توصیه‌ای خود تن بدهد، نتیجه می‌گیرد که

«ج باید مرا به زندان بیندازد» و این چیزی است که او مایل به پذیرش آن نیست و فرض کلی او را ابطال می‌کند.

هر مدعی است روش استدلال او در این مثال فرضی، همچون روش استدلال علمی پوپر است. زیرا اولاً «من باید الف را به خاطر بدهی‌اش به زندان بیندازم» استنتاجی جزئی از یک حکم کلی است که می‌گوید «هر طلبکاری می‌تواند بدهکارش را به زندان بیندازد» (قیاس). ثانیاً این حکم ابطال‌پذیر است. زیرا ب مایل نیست به خاطر بدهی‌ای که به ج دارد به زندان بیفتد. او، همانند پوپر، معتقد است «اصول اخلاقی‌ای که بر ما عرضه می‌شوند را با استخراج نتایج (فرضی) آنها، و نیز آزمایش قابل پذیرش بودنشان محک می‌زنیم». (Ibid., p. 92) هر تحت تأثیر پوپر و او نیز به پیروی از هیوم، بر آن است که هیچ تعداد از مشاهدات جزئی، یک حکم یا گزاره کلی را موجه و محقق نمی‌کند. به تعبیر پوپر، چنین گزاره‌های کلی‌ای، با تأییدهای جزئی و حتی مکرر تجربی، توجیه تقریبی نیز نمی‌یابد. زیرا در طول تاریخ علم، چه بسا نظریه‌هایی، به دلیل وجود شواهد متعدد و مؤید، مقبولیت یافته‌اند که بعدها نادرستی آنها مشخص شده است. (خرم‌شاهی، ۱۳۶۱، ص ۱۲۳) بنابراین، صحت و سقم یک قانون، به انبوه مشاهدات تأییدکننده یا رد کننده آن وابسته نیست، بلکه «از طریق آزمون ابطال‌پذیری نتایجی ممکن است که از آن قانون استخراج شده است». (Hare, 1963, p. 92)

هیر بسیاری از ایرادهایی وارد شده بر نظریه تعمیم‌پذیری را با همین روش پاسخ می‌گوید. یکی از مهم‌ترین انتقادهای بر این نظریه، این است که چگونه می‌توان موارد مشابه را تشخیص داد. در عالم واقع و به ویژه در امور اخلاقی، هیچ‌گاه دو پدیده تماماً با یکدیگر مشابه نیستند؛ در این صورت چگونه می‌توان حکمی را که در یک مورد جاری و ساری است، به موارد دیگر تعمیم داد. یکی از ویژگی‌های روش ابطال‌پذیری پوپر، توجه به نقش مؤثر فرض و حدس در آزمون‌پذیری یک نظریه است. بر این اساس، هر بر این نکته تأکید می‌کند که: «در استدلال اخلاقی فرضی قرار دادن خود در جای دیگران مهم است، نه اینکه واقعاً در جای او قرار بگیریم». (Ibid., p. 108) و تصریح می‌کند نوع استدلالی که پیشنهاد کرده، بیشتر مبتنی بر فرض، حدس و اکتشاف است. (Ibid., p. 193)

هر در بحث از لوازم استدلال عقلانی، تخیل قوی را یکی از اجزای مهم آن دانسته است. زیرا برای نقض و ابرام یک حکم اخلاقی نیاز به بیان موارد واقعی نیست، بلکه موارد فرضی ابطال‌کننده حکم، برای آزمودن صحت و سقم آن کافی است. روشن

است که برای فرض موارد ابطال‌کننده، داشتن قوه تخیل قوی، به شدت مورد نیاز است. عین عبارت هر در این مورد چنین است: «اینکه موارد فرضی به اندازه موارد واقعی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، مسئله‌ای مهم است؛ و ما را قادر می‌سازد از سوء تفسیر درباره آنچه بیان کردیم، در امان بمانیم». (Ibid., p. 93) هر اهمیت دادن به نقش حدس و فرض را اساس تفاوت میان روش استدلالی خود با روش علمی رایج می‌داند. (Ibid.)

۳. نقد و بررسی روش مختار هیر

همان‌گونه که گفته شد، یکی از اشکالات مهمی که بر نظریهٔ تعمیم‌پذیری وارد کرده‌اند، وجود ابهام در آموزهٔ «شرایط مشابه» است. همچنین برای صدور احکام اخلاقی در شرایط مشابه رعایت اصل «بی‌طرف بودن» ضروری است. اما شرط «بی‌طرف بودن شرط روشنی نیست. آیا این شرط مستلزم این است که همه را یکسان ببینیم؟ و اگر این‌طور است آیا این نوع نگاه خوب است؟ و اگر مستلزم این نیست، دقیقاً مستلزم چه چیزی است؟». (گنسلر، ۱۳۸۵، ص ۷۳)

همچنین یکی از لوازم رعایت اصل بی‌طرفی در احکام اخلاقی «خود را به جای دیگری فرض کردن است» و هر معتقد است با پرورش قوه تخیل چنین چیزی قابل حصول است. اما همان‌گونه که تیلور (C. C. W. Taylor) یادآور شده است: «چون تأثیر یک عمل بر دیگران بسیار گوناگون است؛ و از راه‌های مختلف انجام می‌شود؛ هیچ‌کس نمی‌تواند، به‌گونه‌ای معقول، خود را در جای دیگران تخیل کند. زیرا تخیل [دقیق] ویژگی‌های شخصیتی دیگران غیرممکن است». (Silverstein, 1972, p. 448) به علاوه تخیل انسان، تحت تأثیر مراتب آگاهی، عقاید، باورها و پیش‌فرض‌ها، امری تشکیکی و ذومراتب است. در این صورت وحدت احکام صادر شده توسط افراد مختلف امری غیرممکن است و نسبییت در اخلاق، که هر به شدت از آن دوری می‌جوید، گریزناپذیر می‌نماید. همچنین ممکن است تخیل انسان تحت تأثیر نتیجه‌ای که از عملی حاصل می‌شود، قرار بگیرد؛ در این صورت، حکم صادر شده رنگ خودخواهی به خود می‌گیرد و این چیزی است که هر کم‌رنگ‌شدن آن را از آثار به‌کارگیری قوه تخیل در فرآیند استدلال اخلاقی دانسته بود. (Hare, 1963, p. 93)

به دلیل وجود این مشکلات است که هیر، در واپسین لحظات حیات فکری خود و در بحث سطوح تفکر اخلاقی، یکی دیگر از وجوه تفکر خود را، که تأثیر پوپر در آن نمایان است، به نمایش می‌گذارد؛ و آن اذعان به محدودیت معرفت بشری و عدم امکان حل همه معضلات اخلاقی است. وی تصریح می‌کند که تفکر نقدی مستلزم تن

دادن به محدودیت‌هاست؛ و برای فائق آمدن بر این محدودیت‌ها چاره‌ای جز توسل به حدس نداریم. (Idem., 1981, p. 89) وی می‌گوید: «من آنقدر بلندپرواز نیستم که مدعی حل همه مسایل پیچیده باشم». (Ibid., p. 117)

به نظر می‌رسد، دست‌کم یکی از جنبه‌های تفکر نقدی مورد نظر هیر، درک اهمیت مسایل، و تن دادن به محدودیت معرفت انسان باشد. به تعبیر هیر، باید به این موضوع توجه داشت که ما موجود غیبی نیستیم و راهی جز توجه به آثار و نتایج اعمال نداریم. انسان تا در مرحله تفکر شهودی است، گمان می‌کند همه مسایل با توسل به اصول ابتدایی بدیهی (prima facie principles) قابل حل است. اتخاذ این موضع نوعی سطحی‌نگری نسبت به مسایل اخلاقی است. اما در سطح تفکر نقدی، نزدیک شدن به راه‌حل مطرح است؛ نه حل کامل مسئله. هر می‌پذیرد که در هر مکتب اخلاقی، مسایلی حل‌ناشده وجود دارد. کسانی که این مکاتب اخلاقی را نقد می‌کنند و نقایص آنها را آشکار می‌سازند متوجه نیستند که نظر خود آنها نیز نواقصی دارد. به همین دلیل او بارها تأکید کرده است که هر یک از مکاتب اخلاقی محاسنی دارند، اما عیب اصلی این مکاتب این است که می‌خواهند با ساز و کاری خودساخته و بی‌توجه به ضعف‌های طبیعت انسانی همه مسایل را حل و فصل کنند. در سطح تفکر نقدی، باید پذیرفت که ادعای حل همه مسایل، ادعایی واهی و بی‌اساس است. وقتی به سطح تفکر نقدی می‌رسیم، انتظار حل همه مسایل پیچیده، و اتخاذ موضع بدون هر گونه عیب و نقصی، رخت برمی‌بندد. در مواجهه با این مسایل پیچیده کافی است بررسی کنیم، کدام وظیفه با مشکلات کمتری رو به روست؛ و انجام دادن چه عملی بیشترین آثار و نتایج مطلوب را دارد. این کار با تأمل و تلاش فکری، و تشخیص اینکه کدام یک از وظایف ما، به واقعیت نزدیک‌تر است امکان‌پذیر است.

نتیجه‌گیری

هیر، با بررسی شیوه‌های استدلال رایج در علوم، به این نتیجه می‌رسد که از میان روش‌های موجود، روش ابطال‌پذیری پوپر، که در تقابل با پوزیتیویسم منطقی، و به ویژه اصل «تحقیق‌پذیری»، مطرح شده است مناسب‌تر از دیگر روش‌هاست. زیرا در تعمیم یک حکم اخلاقی به موارد مشابه، تخیل، فرض و حدس نقشی اساسی دارند؛ که اینها همگی در روش ابطال‌پذیری پوپر مورد توجه واقع شده است. تأثیر دیگر پوپر بر هیر، تن دادن به محدودیت معرفت بشری، و در نهایت دست کشیدن از تلاش برای حل همه مسایل پیچیده اخلاقی است. دست‌کم یکی از نتایج چنین نگرشی نوعی تواضع فکری و اعتراف به محدودیت منابع معرفت

بشری است که در جای خود بسیار ارزشمند است؛ اما آیا این به شکاکیت و نسبت‌گرایی نمی‌انجامد؟ آیا این به منزله اعتراف به محال بودن استدلال در اخلاق و سد راه توجیه احکام اخلاقی نیست؟ آیا یأس و ناامیدی هر و امثال او از حل مسایل پیچیده در اخلاق بیانگر این نیست که اخلاق بی‌اتکا به وحی الهی بنایی سست و لرزان است؟ و انسان، هم در کسب معرفت اخلاقی، و هم در اتصاف به فضایل و حذف رذایل اخلاقی، که در صدور احکام صحیح اخلاقی نقشی اساسی دارند، نیازمند نیوشیدن پیام سروش غیبی است؟

فهرست منابع

۱. پوپر، کارل ریموند، ۱۳۶۳، *حدس‌ها و ابطال‌ها*، احمد آرام، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۲. خرمشاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۶۱، *پوزیتیویسم منطقی*، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. گنسلر، جی.، ۱۳۸۵، *درآمدی جدید به فلسفه اخلاق*، حمیده بحرینی، تهران، نشر آسمان خیال.
۴. محمدرضایی، محمد، ۱۳۷۹، *تبیین و نقد فلسفه اخلاق کانت*، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۵. مگی، برایان، ۱۳۵۹، *کارل ر. پوپر، منوچهر بزرگمهر*، تهران، شرکت سهامی انتشارات.
۶. هیر، ریچارد مروین، ۱۳۸۳، *زبان اخلاق*، امیر دیوانی، قم، کتاب طه.
7. Hare. R. M., 1965, *Freedom and Reason*, University of Oxford, Print ISBN 019881092X.
8. -----, 1981, *Moral Thinking, its Levels, Method, and Point*, Oxford University, New York, Isbn 0-19-824660-9 Pbk.
9. -----, 1978, *Moral Conflicts, the Tanner Lecture on Human Values*, the Utah State University.
10. Silverstein, S. harry, 1972, "a Note on Hare on Imaging Onself in the Place of Others", Oxford University Press, in: *Mind*, New Series, Vol. 81, No. 323 (Jul., 1972), pp. 448-450.